

حادثه ۱۵ اسفند ۱۳۲۷

جهانگیر و عرضه هولناک آتش و خون که دستجات مخرب و دشمنان میهن از هیچ گونه تحریک فرو گذار نمیگردند دانشگاه هم از آن فتنه و تحریک مصون نبود و بویژه در میان دانشجویان معصوم تبلیغات شوم رواج داشت .

چنانچه روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ نقشه شومی را طرح و تدارک دیده بودند که در یک آن ممکن بود هستی و استقلال این کشور کهن سال از میان برود و اگر آن نقشه شوم انجام میشد معلوم نبود بر سر این کشور بی سامان تحت اشغال بیگانه چه می آمد .

نگارنده آنموقع شهردار تهران بود و ارباب سنگین هرج و مرج اخلاقی پایتخت مقدار هنگفتی بردوشم بود . یعنی تهران پر آشوب و مردم پریشان آن همه چیز می خواستند و هیچ چیز نداشتند . حتی آب و نان

دوران سلطنت سی و دو ساله محمد رضاشاه پهلوی شاهنشاه آریامهر که آغاز آن شهریور ۱۳۲۰ هنگام اشغال ایران بدست نیروی متفقین و مهاجرت رضاشاه کبیر است . مشحون از حوادث گوناگون من جمله چند بار حمله بجان آن شهریار میباشد که همه در جای خود شکفت انگیز می باشد .

اما تیراندازی عصر روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ آنهم در ساحت مقدس دانشگاه که برای شرکت در جشن سالیانه دانشگاه بزرگ ایران ، دانشگاهی که بهمت رضا شاه کبیر ایجاد و تنها امید و آرزوی علاقمندان به استقلال و عزت ایران بوده و هست و در این سی و دو سال دوران سلطنت شاهنشاه آریامهر حمایت و پیشرفت آن هدف خاص شاهنشاه دانش پرور بوده و هست ... پیش آمدی غریب و نجات از آن اعجاز آمیز بود ... در آنروزگار تیره و تار جنگ

البته نمیخواهم بجزئیات کارها پردازم زیرا جز تأثر از تجدید آن خاطره و تشریح آن اثری ندارد اما آرزو دارم که نسل حاضر بویژه جوانان، آن روزگار تیره و مآثر شوم آنرا فراموش نکرده بدانند که نقطه حرکت مملکت و تحول شگفت آور اوضاع آن از هیچ هیچ آغاز و بوضعیت امروز رسیده است امری که موردعجاب و تحسین جهان میباشد .

البته من و هیچکس مدعی نیست که اوضاع ایران از هر جهت بهشت برین گشته خرد و کلان در ناز و نعمت زندگی میکنند نه نه ... ولی مقایسه آنروزگار شوم با آنچه امروز از امنیت و آسایش داریم با توجه بدیگر نقاط دنیا که در انگلستان یعنی مادر دموکراسی و آزادی جهان آبی امنیت و آسایش نیست . و امریکا یعنی بزرگترین قاره آباد و آزاد جهان هر روز دستخوش زلزله میباشد و حتی جان بزرگترین رئیس جمهور آزاده خیر خواه آن جان کندهی که علمدار نهضت بزرگ آزادی و رفع تبعیض نژادی بود در امان نبود و بالاخره او را از پای در آوردند .

هم اکنون سالهاست تمامی نیروی نظامی و فکری او در نقاط مختلف دنیا بچنگ و جدال مصروف است و معلوم نیست چه نارواییها بیار آورد و دامان آن آتش جان گزرا بکجاها خواهد کشید ، حتی اکثر کشورهای همین قاره آسیا که ما در مرکز آن زندگی می کنیم سالهاست میدان جنگ و خونریزی است !!

بنابراین با اندکی انصاف و مقایسه اوضاع کشور خودمان با تمامی ممالک دور و نزدیک جهان باید دلخوش بود و در عین حال بکوشیم نقاط ضعفی که در این مورد هست صادقانه ترمیم و جبران کنیم و اجازه ندهیم این نارواییها با آتش خیانت شعله ور گردد.

اما حادثه شوم ۱۵ بهمن ۱۳۲۷

در آنروز عده زیادی از افراد منحرف توده و جمعی از فریب خوردگان رفته بودند ابن بابویه سر قبر دکتر ارانی و آنجا اجتماعی داشتند .

عنصر تحریک شده خائن یعنی فخر آرائی هم اسلحه شش تیر F.N خودکار خویش را با پنج تیر فشنگ مهیا و در آپارات عکاسی پنهان ساخته هم چنین یک کارد بزرگ در جوراب خود داشت و بدانشگاه آمده بود تا شاه را در آن مکان مقدس هدف تیر های زهر آگین خویش سازد .

نگارنده در آنروز بمناسبت اینکه دخترم شاگرد اول دانشکده حقوق شده بود باتفاق او رفتم بدانشگاه و در سالون دانشکده حقوق در مصاحبت دکتر هومن که آنوقت استاد دانشگاه بود نشستیم ولی منتظر بودم که با اعلام ورود شاهنشاه بدانشگاه برخاسته بجمع استقبال کنندگان که هیئت دولت جناب محمد ساعد و رؤساء دانشگاه بود بپیوندم .

یکوقت صدای شیپور بلند شد این جانب هم بسوی در ورودی دانشکده حقوق شتافتم که صدای تیر پی در پی شنیده شد. فوراً خود را بدر ورودی رساندم که تیر های بعدی هم شلیک شد .

البته در اثر تیر هائی که برسلیک شده و کلاه را سوراخ کرده و بدون آسیب خارج شده حتی چند تار موی سر را هم سوزانده بود اندام شاه بجانب چپ و راست خود حرکت کرد که یک تیر مماس با صورت تنها لب را خراش داد و از گونه چپ عبور نمود تیر دیگر هم آنگونه مماس با پشت بود که پالتو و کت پیراهن و زیر پیراهن را پاره کرده بود ولی تماس با بدن از صورت خراش ساده تجاوز نکرد.

در این هنگام سر بازهای گارد ضارب را دستگیر و ضرب و شتمی هم باو وارد شده بود در همین موقع سر پاس صفاری رئیس شهر بانی وقت و سنا تور فعلی که مردی بسیار عاقل و آرام است حربه کهری خود را کشید و تیری از روی شانه ضارب شلیک کرد که بعد افتاد و در اندک مدت جان داد . بعدها خرده گیران حاسد یا معترض او را ملامت کردند و پس از اینکه دامنه این اظهارات و سوء ظن ها را بدخالت یا لااقل مطلع بودن رزم آرا کشیدند تیمسار صفاری را هم از این تهمت بر امان نداشتند در صورتیکه تیمسار صفاری سالها در زمان اعلیحضرت رضاشاه فقید خدمتگذار صدیق آن آستان بود. در تمامی دوران سی و دو ساله سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر در صف بستگان و خدمتگذاران صدیق بوده و هست .

البته شاهنشاه را فوراً از دانشکاه بجانب بیمارستان پهاوی شماره یک ارتش بردند و دکتر اقبال نیز همراه بود . در آن حال صورت شاهنشاه خون آلود و درست معلوم نبود که آسیب تیر اندازی تا چه حد است و همه دچار بهت و حیرت بودند من برای کسب اطلاع بوسیله یکی از جیب های دژبان که افسری آنرا میراند و مرا شناخت رفتم بیمارستان و در ایوان مواجه با سرهنگ دکتر نجف زاده جراح معروف و خوشنام ارتش شدم که گویا در مقام سر لشکری باز نشسته شد از حالت شاهنشاه پرسیدم جواب داد بسیار خوب است و تا نیم ساعت دیگر پانسمان انجام و بکاخ تشریف خواهند برد جای هیچگونه نگرانی هم نیست لذا من بار همان جیب دژبان بکاخ اختصاصی آمده مژده سلامت کامل شاه را بپانسدان جلیل سلطنت دادم و همانجا ماندم تا اعلیحضرت را بکاخ اختصاصی آورده در اطاق غربی طبقه دوم جانب سرسراستراحت فرمود در این موقع علیا حضرت ملکه مادر و خواهران و برادران و الاتیار شاهنشاه را، سلامت ملاقات و غرق شکر و شادی شدند .

سپس آقای محمد ساعد نخست وزیر آمد شرفیاب شد. جمعیت زیادی از افسران شریف ارتش و رجال و نمایندگان مجلس بکاخ آمدند که این جانب با کسب اجازه آقایان

سید محمد صادق طباطبائی - ابراهیم حکیمی «حکیم الملک». صدر الاشراف - اکبر مسعود را بکاخ اختصاصی آورده هریک شرفیاب و با شکر و سپاس مراجعت کردند و خبر سلامت کامل شاهنشاه فوراً در شهر و کشور وسیلهٔ رادیو و بی‌سیم منتشر گشت شاهنشاه نیز بیانات کوتاهی در رفع خطر بزبان خود بیان فرمودند که همان اول شب وسیلهٔ رادیو منتشر و در آرامش و سکون مردم بسیار مؤثر افتاد بعد از دسته اول نیز آقای امام جمعه تهران شرفیاب شد و دعا کرد البته هیئت دولت هم بمناسبت اهمیت موضوع استعفاء خود را تسلیم کرد که بلافاصله و در پای همان عریضه استعفاء خود ساعد مأمور تشکیل دولت شد ضمناً باقتضای حساسیت دولت تصمیم گرفت حکومت نظامی برقرار دارد .

از ساعت ۸ اندکی گذشته بود که تیمسار رزم آرا رئیس ستاد اذراء رسید و در سرسرای کاخ اختصاصی مرا دید و از اوضاع پرسید آنچه دیده بودم برای او نقل و جهت شرفیابیش کسب اجازه کردم او هم خدمت شاهنشاه شرفیاب و با تشکر و دعا باز گشت . دولت برای انتخاب فرماندار کسب اجازه کرد و باقتضای حساسیت موقع خود رزم آرا را مسئول وظائف حکومت نظامی شدورفت دنبال تهیه کار خود .

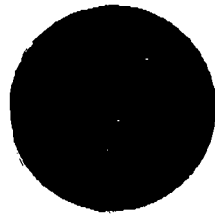
در اینموقع احمد قوام که خانه نشین و سید ضیاء الدین که اذکار برکنار بودند در منزل خود افرادی را می‌پذیرفتند که خالی از دقت و تأمل نبود مخصوصاً در آن زمان دسته جاتی در شهر بودند که میشد آنها را دلگرد هر جایی خواند و بمیل افراد هر روز ترانه‌ای ساز میکردند .

در همانموقع احساس شد که فرماندار نظامی شاید سراغی از آندو نفر بگیرد لذا طرفداران نشان اشاره کردند که هر دو عرض ادبی نموده و عطف توجهی را در آسایش و آزادی خود استدعا نمایند و هریک بعد از دیگری علیاحضرت ملکه پهلوی مادر مهربان شاهنشاه را شفیع خود قرار داده خط امانی گرفتند .

درست بیاد دارم هنگامی که تیمسار رزم آرا با دریافت ابلاغ فرمانداری نظامی از کاخ اختصاصی خارج میشد باو گفتم که در اینموقع حساس جا دارد که از هرگونه اعمال غرض درباره اشخاص خودداری شود و مردمی که غرق مسرت خاطر از نجات شاهنشاه و آن مهلکه میباشد دچار ناراحتی و تصفیه حساب شخصی نشوند مخصوصاً که این خواسته قلب رؤوف و مهربان خود شاه هم میباشد ساعات نزدیک ده بود که علیاحضرت میان شکر و شادی استراحت کردند بناچار دربار و کاخ هم در آرامش و سکوتی بخود گرفت . این جانب هم نزدیک ساعت یازده رهسپار خانه شدم و ساعت از نیمه شب اندکی میگذشت که عازم استراحت

گشتم از این حال ساعتی بیش نگذشته بود که زنگ تلفون صدا کرد گوشی را برداشتم مرحوم حسین نوری ساکن پامنار که از نیکان بود سلام کرد و گفت ببخشید که در اینموقع شب شمارا ناراحت میکنم جواب دادم مطلب را بفرمائید اظهار داشت که در همین ساعت از طرف فرمانداری نظامی و شهر بانی باهمراهی یکی از روزنامه نگاران پر شور رفته اند بخانه سید ابوالقاسم کاشانی که او را توقیف و تبعید نمایند و در این وقت شب خوش آیند نیست که او را ناراحت نمایند من جواب دادم که شما چند دقیقه تأمل نمائید تا من صحبتی در این باره بنمایم.

لذا تلفون شماره ۷۵۱۱ را که منزل تیمسار رزم آرا بود گرفتم او هم که حقاً يك ساعت دقیق شبیه تر بود تا يك آدم صاحب تأثرات و احساسات فوراً جواب داد و حسب الممول گفت حاجی علی رزم آرا بفرمائید من جواب دادم دولت آبادی آنگاه مطلب را گفتم و تأکید کردم که بهیچوجه اقتضای نداشت اینموقع شب بفرستید سراغ کاشانی زیرا اگر بخواهند کسی بخانه او رفت و آمد ننماید صرف تذکر مأموران کافیست اما بدانید که این کار عکس العمل زشت خواهد داشت او هم جواب داد که اندکی تأمل نمائید تا مطلب را تحقیق و جواب بدهم باز من اصرار کردم که نصیحت مرا بشنوید. البته مدتی طول کشید و من در انتظار ماندم بعد از نیمساعت خودم دوباره تلفون کردم. جواب داد متأسفانه ایشان را برده بودند و دیگر اقدامی میسر نبود باز هم گفتم آقای رزم آرا شما از عکس العمل این کار بهره یزید. زیرا واقع امر این است که خطری بزرگ جان شاه را تهدید کرد فضل خداوند آنهم بصورت يك معجزه باور نکردنی از شبکه تیر باران سر و بدن او را حفظ کرد امروز شکر و سپاس است روزگینه جوئی و تصفیه حساب نیست !!! و بعد شد آنچه شد که خود او هم در مقام نخست وزیری آنهم در مسجد کشته شد و طومار زندگی پر حادثه مردی بسیار باهوش و رشید و تودار بسته شد.



آسوده خاطر سازد یکی از فراشان (مستخدم سرپائی) را مأموریت میدهد تا رئیس حسابداری را پشت میز اداره ببهانه‌ای کتک مفصلی بزند و او را روانه خانه‌اش کند و استعفا نامه را از او بگیرد و چون آقای غلامرضا... بانجام این امر توفیق کامل حاصل میکند مع‌الواسطه حواله انعام صادر و سند آن طبق موازین عقل و از روی صفا و حقیقت درستی و دوستی تنظیم و پس از امضاء مسئولان امر بمأمور مزبور پرداخت و بخرج منظوم و بموضوع خاتمه داده میشود.

بر اثر این عمل نتایج زیر بدست می‌آید:

۱- راهی جز از طریق قانون برای تعقیب و مجازات و اخراج مستخدمین وجود داشته است و باکمال سهولت میتوان بآن تشبث و توسل جست.

۲- این راه دادگاه مخصوصی لازم ندارد و مجریان طریق قانونی را با پرداخت پاداش میتوان قانع ساخت.

۳- در آن دستگاه نرخ کتک کاری بارئیس حسابداری در ۱۳۴۴ بالغ بر ۲۱۰۰/ ریال بوده و نسبت به پائین‌ترین تر بیالاتر بیشتر!

۴- در این قبیل موارد پرداخت پاداش مانعی ندارد ولو آنکه محل و بودجه و اعتباری در میان نباشد و مضیقه شدید مالی دستگاه نیز مورد نظر و مطرح مذاکره نبوده است.

بقیه از صفحه ۴۶

و باکمال دلگرمی مشغول ساختن کابینه سعدالدوله شدند و بالاخره عموم مردم ایشان را روسی مآب و منافق و موافق بروس خواندند و بقدریکه ممکن است در اعدام خود کوشیده که مرادده با او هم خطرناک است بیشتر از بابت نفاق ایشان شکایت دارند.

آقای ممتازالدوله وزیر عدلیه جز وعده - های دروغ و تدلیس با مردم و تزویر و بدبچکاری نکردند. خود خواهی زیاد، جاه‌طلبی بی اندازه، فامیل پرستی بی حد بود. بواسطه ضدیت با سعدالدوله مشار بالبنان شدند.

آقای مستشارالدوله وزیر پست و غیره کارشان چندان محل توجه نبود بیکاره صرف بودند فقط در کار جمشید گفتند پولی گرفته همراهی با او نموده است. اطلاع کامل ندارم. ایشان مستشارالدوله هستند.

او همراهی نمود بکلی وزارت مالیه را نفو کردند و آنچه هم او نمیدانست باو تعلیم نمود بنوعی اینکه جلوگیری از دزدیهای او را خواهد کرد و ادارات مالیه را صحیح میکند دیگر کاری نبود که نکند و تمام رامعاون الدوله تسلیم بود فقط قانع شد که چند هزار تومان موجب سوخت شده سفارت پنج سال قبل از او گرفت و بار خود را بار کرده فقط ماهی پانصد تومان را دریافت داشت.

در او اسطرجب کدورت ایشان با سایر

اعضاء کابینه و خصوص رئیس الوزراء علنی شد گاهی استغما میدادند گاهی ضدیت میکردند تا آنکه با سعدالدوله خصوصیت باطنی حاصل نموده بخیال افتادند که او را بطهران بیاورند و بتوسط سفارت روس اقدامات نموده تا آنکه سعدالدوله وارد طهران گردید